

میتا

تاریخ و رجال



آئین و ملت ابراهیم - ع - در قرآن مجید

عبدالله جوادی آملی

يا اهل الكتاب لم تجاحون في ابراهيم و ما انزلت التوراة و الانجيل الا من بعده افلا
تعقلون.
ها انتم هؤلاء حاجتكم فيما لكم به علم فلم تجاحون فيما ليس لكم به علم والله
يعلم و انتم لاتعلمون.
ما كان ابراهيم يهودياً ولا نصرانياً ولكن كان حنيفاً مسلماً و ما كان من المشركين.
ان اولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه و هذا النبى و الذين امنوا والله ولى المؤمنين^١.

بحث تفسیری

مباحث تفسیری آیات فوق، که جریان حضرت ابراهیم - علیه السلام - را بازگو می کند
در چند محور خلاصه می شود:

- ۱ - احتجاج و مناظره اهل کتاب
- ۲ - نبودن ارتباط بین ابراهیم - علیه السلام - و یهود و نصاری
- ۳ - اصل و ریشه دین ابراهیم خلیل - سلام الله علیه -



۴ - استدلال امیرالمؤمنین - علیه السلام - به آیه، در ارتباط با مسأله خلافت

احتجاج اهل کتاب

از آنجا که نام مبارک حضرت ابراهیم - علیه السلام - در کتابهای آسمانی و نیز در میان پیروان ادیان الهی به عظمت یاد می‌شد، یهود و نصاری، هر کدام، آن حضرت را از خود دانسته و وی را مسیحی و یا یهودی معرفی می‌نمودند و در این مورد تا آنجا پیش رفتند که حتی با یکدیگر به مناظره نشستند.

محور احتجاج

آنچه از ظاهر آیه استفاده می‌شود، این است که آنها بر یک امر غیر معقول احتجاج می‌کردند! حال آیا این بدان جهت بوده که یهود می‌گفت: حضرت ابراهیم - علیه السلام - به شریعت موسی عمل می‌کرد و یا مسیحیت می‌گفت که آن حضرت طبق دین عیسی رفتار می‌نمود؟!

بعید است که چنین احتجاجی صورت پذیرفته باشد؛ زیرا بخوبی روشن است که آن حضرت سابق بر موسی و عیسی بوده و قرن‌ها پیش‌تر از آن دو پیامبر - علیهما السلام - می‌زیسته است، پس چگونه ممکن است از آئینی که هنوز نیامده، پیروی کند؟! قبل از شروع، پیرامون محور احتجاج اهل کتاب، باید دانست که احتجاج آنها، دربارهٔ دین و شریعت خاص حضرت ابراهیم - علیه السلام - بود، نه در مورد اصل نبوت یا رسالت و مجاهدت. و همچنین باید بدانیم که وقتی آنها می‌گفتند «ابراهیم دین ما را داشت»؛ یعنی دین ما تداوم راه ابراهیم است و ما وارثان آن حضرتیم؛ زیرا چنانکه گذشت، این معقول نیست که کسی بگوید: ابراهیم که قرن‌ها، قبل از نزول تورات و انجیل بوده، برابر آن دو کتاب که بعد از آن حضرت تشریح شده، عمل می‌کرده و عامل به آن دو بوده است! گرچه بعید به نظر نمی‌رسد که بگوییم: آن حضرت عالم به شریعت بعدی بوده و از آن آگاهی داشته است.

نظر علامه - رضوان الله علیه -

بیان مرحوم استاد علامه طباطبایی را می‌توان در چند بخش خلاصه کرد:

۱ - آن که این مناظره درون گروهی بوده و بین یهود و نصاری صورت پذیرفته است.

۲ - آنها دو گونه محاجه و مناظره داشته‌اند:

الف - استدلال عالمانه و منطقی؛ که قرآن کریم چنین محاجه و استدلالی را درست می‌داند.

ب - احتجاج جاهلانه و استدلال غیر منطقی.

روش احتجاج عالمانه نصاری و یهود

نصاری به یهود - که ادعا داشتند کتاب و دینشان ابدی است و هیچگونه نسخی در آن راه نیافته - می‌گفتند: با نزول انجیل، که بیانگر شریعت عیسی - علیه‌السلام - است، تورات نسخ می‌شود و باید گروندگان دین سابق به دین لاحق معتقد شده و آن را دین اصلی خود بدانند. و ثانیاً عیسای پیامبر، آلوده نیست و مریم - علیها‌السلام - خانمی پاکدامن است. در مقابل یهود خطاب به مسیحیت می‌گفت: شما به باطلید؛ زیرا معتقد به تثلیث هستید و مسیح را پسر خدا می‌دانید.

احتجاج جاهلانه و استدلال غیر منطقی

مناظره جاهلانه هر کدام از آنها این بود که می‌گفتند: «ابراهیم خلیل - علیه‌السلام - از ماست.» بدیهی است مذمت و نکوهش قرآن از آنان، فقط در این محور است؛ زیرا چنین مناظره‌ای، نه بر برهان عقلی استوار است و نه در کتاب آسمانی خودشان سخنی از آن به میان آمده، تا مستند به وحی باشد.

قرآن در این زمینه می‌فرماید: «أنتونی بکتاب من قبل هذا أو آثاره من علم ان کنتم صادقین.»^۲

اما اینکه مسلمانان حضرت ابراهیم خلیل - علیه‌السلام - را از خود می‌دانند، بدان خاطر است که قرآن جریان آن حضرت و تابعین وی را بیان نموده.

بنابراین، چرا شما در رابطه با چیزی که علم و آگاهی ندارید و کتابهایتان نیز درباره آن سرگذشت ابراهیم خلیل مطلبی - که گویای ارتباط آن حضرت با شما باشد - ندارد، محاجه و مناظره می‌کنید؟!^۳

تحلیل گفتار میزان

سخنان مرحوم استاد علامه طباطبایی در مقابل دیگر مفسران، گرچه عمیق است و قابل بحث و دقت، چنان که ایشان در معارف قرآنی، نوآوری فراوانی دارند، ولی اولاً اثبات این که احتجاج آنها درون گروهی بوده و استفاده آن از ظاهر آیه دشوار است و ثانیاً گفته ایشان مبنی بر این که یهودیت علیه مسیحیت یک احتجاج عالمانه داشته، در صورتی تام و مورد ستایش است که در غیر محور تثلیث و نبوت حضرت مسیح - علیه السلام - باشد. زیرا که مسیحیت نیز می‌توانند علیه یهود درباره آن که آنها عزیر را پسر خدا می‌دانند، احتجاج کنند (وقالت اليهود عزیرُ ابن الله)^۴ بنابر این گروهی که خود، مبتلا به شرکند نمی‌توانند در زمینه شرک، با طرف مقابل مواجه نمایند.

البته احتجاج مسیحیت علیه یهود مبنی بر منسوخ شدن کتاب قبلی به وسیله کتاب بعدی، سخنی است حق و صحیح.

بیان زمخشری

جناب زمخشری بر این باور است که خداوند در هر دو مورد، محاجه کنندگان را تحقیر و سرزنش می‌نماید. وی «ها اتم هؤلاء» را چنین تفسیر می‌کند:

«شما همان انسانهای نادانی هستید که درباره آنچه می‌دانستید و کتابتان نیز پیرامون آن صحبت کرده بود، محاجه و مناظره نمودید! پس چرا در موردی که جاهلید و در تورات و انجیل از آن سخنی به میان نیامده احتجاج می‌کنید؟!»

تناسب ظاهر آیه با بیان زمخشری

از آنجا که جمله با دو حرف تنبیه (ها اتم هؤلاء) - که برای هشدار غافل وضع شده - آغاز گردیده، با تحقیر مناسبتر است. علاوه بر این در قرآن، آیه دیگری است که در آن «های» تنبیه، برای تحقیر بکار گرفته شده؛ مانند آیه: «ها اتم هؤلاء تُدْعُونَ لَتَتَفَقَّوْا فِی سَبِيلِ اللَّهِ»؛^۵ نظیر آن که کسی، خود را آماده کند برای امتحان کتابی که آن را نخوانده، در صورتی که از عهده امتحان کتابی که خوانده بر نیامده است. اینجاست که به او گفته می‌شود: تو نتوانستی از امتحان کتابی که خوانده بودی سرفراز بیرون آیی، چگونه است، کتابی را که نخوانده‌ای، می‌خواهی امتحان دهی؟!

و لذا به اهل کتاب گفته می‌شود: شما آنجا که علم داشتید و در کتابتان سخنی از موسی و عیسی و رسول خدا - علیهم صلوات الله - به میان آمده و احتجاج کردید، شکست خوردید چگونه درباره شریعتی که اصلاً اطلاعی از آن ندارید و نامی از آن در کتاب شما نیامده، احتجاج می‌کنید.

«ماکان ابراهیم یهودیا و لانصرانیاً ولکن حنیفاً مسلماً»^۱.

در این قسمت از آیه، چند جمله سلبی است و یک جمله اثباتی؛ در قسمت سلبی، ابراهیم را از یهودیت و نصرانیت جدا دانسته و ارتباط آن حضرت را با آن دو گروه منتفی می‌داند.

زیرا اولاً: چنین دینی که آمیخته با تحریف است، حتی موسی و عیسی پیامبر نیز از آن بیزارند. وثانیاً یهودیت و مسیحیت اصیل، گرچه حق است ولی ابراهیم خلیل - علیه السلام - برابر دینی که بعد نازل شده عمل نمی‌کرد. اما جنبه اثباتی آن اینست که ابراهیم - ع - یک مسلمان مستقیم است.

عظمت ابراهیم بین اهل کتاب

از آنجا که یهود و نصاری نمی‌توانستند حقانیت ابراهیم خلیل را - که عظمت او در کتب آسمانی؛ مانند صحف ابراهیم و قرآن آمده - منکر شوند، هر کدام آن حضرت را منتسب به خود می‌دانسته و وی را یهودی یا مسیحی معرفی می‌کردند. ولی قرآن کریم بر تمام این پندارها خط بطلان می‌کشد و انتساب آن حضرت را به یهود و نصاری منتفی می‌داند. (ماکان ابراهیم یهودیا و لانصرانیاً ولکن حنیفاً مسلماً و ماکان من المشرکین).

ادعای یهود و نصاری نسبت به انبیای ابراهیمی و نظر قرآن

یهود و نصاری، هر کدام، گذشته از آن که ابراهیم را از خود می‌دانستند دیگر انبیای ابراهیمی را نیز به خود مرتبط ساخته و آنها را یهودی یا نصاری معرفی می‌کردند و لذا قرآن، چنان که حضرت ابراهیم را یهودی و یا نصاری نمی‌داند، در مورد دیگر انبیای ابراهیمی چنین نظر می‌دهد و می‌فرماید: «أم تقولون إن ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الأنسباط كانوا هوداً أو نصاری قل أنتم أعلم ام الله...»^۲

بحث لغوی

«حنیف»؛ یعنی مایل به وسط و مستقیم که در آن میل به حق تعبیه شده؛ مثلاً به کسی که در خیابان راه می‌رود و سعی می‌کند از پیاده‌رو فاصله بگیرد و به وسط بیاید «حنیف» گویند. و نیز کسی که پای او مستقیم و به وسط مایل است «احنف» گویند. و لذا از باب «تسمیه شیء به اسم ضدش» انسانی را که پایش کج و منحرف است «احنف» نامند؛ همانگونه که به نابینا «ابا بصیر» گویند.

حنفیت مشرکین

قرآن کریم برای این که حنفیت بمعنای فوق را از حنفیت رائج بین مشرکین جدا سازد، آن را به «مسلماناً» مقید نمود؛ زیرا آنها در حال شرک به مناسک حج و زیارت علاقمند بودند و از این جهت آنها را حنفاء می‌نامیدند.^۸ و لذا برای تأکید در پایان آیه، آن حضرت را از شرکی که در یهودیت و مسیحیت بود بدور می‌دارد. و ماکان من المشرکین.

ابراهیم - ع - مسلمان است

قرآن بعد از آن که یهودیت و مسیحیت را از ابراهیم خلیل سلب کرد، وی را به عنوان مسلمان معرفی می‌کند. ولکن حنیفاً مسلماً.

معنای اسلام

گاهی اسلام به همان معنای رایج و متعارف - که در برگزیده اصول و فروع است و آورنده آن حضرت خاتم انبیاء است - اطلاق می‌شود. و گاهی اسلام گفته می‌شود و از آن خطوط کلی و اصول اولیه اراده می‌شود که در اصطلاح قرآنی به این معنا یاد می‌شود و آیاتی مانند «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^۹ ناظر به همین معناست.

مقصود از مسلمان بودن ابراهیم - ع -

و اگر مسلمانان در مناظره‌های خود، ابراهیم خلیل را مسلمان معرفی می‌کردند و آن حضرت را از خود می‌دانستند، به این جهت بود که اولاً: جریان آن حضرت را در کتاب آسمانی خویش می‌یابند و ثانیاً مقصود آنها از اسلام آن است که آن حضرت در خطوط اصلی و اصول

اولیه با دین اسلام هماهنگ و مطابق است. گرچه آن حضرت با خطوط کلی تورات و انجیل نیز موافق است، ولی چون آن دو کتاب مبتلا به تحریف شدند و قرآن مصون از آن، می‌توان گفت که وی و دیگر انبیای ابراهیمی با اصول قرآن و دین مسلمین هماهنگند.

«ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا والله ولی المؤمنین».^{۱۰}

سه گروه به حضرت ابراهیم مرتبطند

آیه کریمه، بعد از آن که در قسمت قبلی، ارتباط حضرت ابراهیم را با یهود و نصاری نفی نمود و انتساب و ارتباط آن دو گروه را منتفی دانست، سه گروه را به عنوان وارثان و پیروان آن حضرت معرفی می‌کند:

۱ - مؤمنان به آن حضرت که در عصر وی بودند. و پیروی و حمایتش کردند. (للذین

اتبعوه)

۲ - پیامبر خاتم (و هذا النبی)

۳ - ایمان آورندگان به پیامبر خاتم (والذین آمنوا)

بحث ادبی و تفسیری صحیح

بعضی «هذا النبی» را در قرائت به نصب خوانده‌اند و چنین معنا کرده‌اند: «سزاوارترین مردم به ابراهیم، پیروان آن حضرت و تابعان پیامبر خاتمند». ولی چنین قرائتی، گذشته از آن که با ظاهر آیه تناسب ندارد، ذکر «والذین آمنوا» نیز لغو خواهد بود. بنابراین قرائت رفع ارجح است.

قرآن و احترام به پیامبر خاتم

از آنجا که قرآن برای حضرت خاتم - صلی الله علیه و آله - احترام خاصی قائل است و آن حضرت را بزرگتر از آن می‌داند که وی را تابع کسی بداند، لذا وقتی نام انبیای ابراهیمی را می‌برد، به آن حضرت می‌فرماید: «فبهدهم اقتده»^{۱۱} یعنی به «هدایت آنها اقتدا کن». البته به خود آنها و به مسلمانان نیز می‌گوید به ملت ابراهیم اقتدا کنید «ملةً ابراهیم هو سماکم المسلمین»^{۱۲}.

نوح از اولین دعوت کنندگان به توحید

نوح اولین پیامبری بود که صاحب کتاب و شریعت شد و شیخ الأنبیا لقب گرفت. قرآن کریم وی را از اولین دعوت کنندگان به توحید معرفی کرده و با عظمت بر او درود می‌فرستد و می‌فرماید: «سلام علی نوح فی العالمین»^{۱۳} که چنین تعبیری در رابطه با دیگر انبیا نیامده، چنانکه می‌فرماید: «سلام علی موسی و هارون»^{۱۴}، «سلام علی ابراهیم»^{۱۵}

نوح پیامبر، پایه‌گذار توحید ابراهیمی

آنگاه حضرت ابراهیم را از پیروان نوح - علیه‌السلام - دانسته، و ریشه دین ابراهیم را همان توحیدی می‌داند که نوح - سلام‌الله علیه - پایه‌گذار آن بوده، می‌فرماید: «وَأَنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ»^{۱۶} یعنی «از کسانی که جزو پیروان نوح هستند ابراهیم خلیل - سلام‌الله علیه - است.

معنای شیعه

شیعه را «شیعه» گویند؛ زیرا بر اثر پیروی گروهی از صاحب مکتب، چکیده آن مکتب شیوع و گسترش پیدا می‌کند.

ولایت خدا ریشه پیروی از پیامبران

آیه کریمه در پایان، علت محور قرار گرفتن حضرت ابراهیم را، برخوردار بودن وی از ولایت الهی دانسته است (والله ولی المؤمنین) که در ضمن آن روشن می‌شود آن حضرت و پیروانش و نیز پیامبر خاتم - صلی‌الله علیه و آله - و مسلمانان از مصادیق روشن مؤمنین هستند و حضرت ابراهیم اگر دارای چنین مقامی است، بخاطر داشتن ایمان ولایت الهی شامل حال گردیده و خداوند به او اعطا فرموده است.

اوصاف پیروان ابراهیم

کسانی می‌توانند پیرو آن حضرت باشند که وی را اسوه قرار داده و به دستورات وی عمل کنند؛ «قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم والذین معه»^{۱۷}.

برائت از شرک

از جمله وظایف پیروان حضرت ابراهیم، آن است که در مقابل طاغوتیان موضعگیری نموده و اظهار برائت از معتقدات مشرکین کنند. همانطور که آن حضرت با عده‌ای که به او ایمان آوردند، گفتند: «انا براء منکم» و باید همانگونه که در بخش مثبت که تولی است پیرو آن حضرتند، مانند: مناسک حج و زیارت، در بخش تبری نیز به آن حضرت اقتدا کرده و از طاغوتیان و مشرکان، برائت جویند.

اثبات امامت در نهج البلاغه

آیه کریمه «ان اولی الناس بابراهم» از نمونه آیاتی است که امیرالمؤمنین - علیه السلام - در نهج البلاغه برای اثبات حقانیت خویش استفاده نموده و آن را محور استدلال قرار داده است.

دو نمونه از سخنان آن حضرت:

نمونه اول - نامه‌ای است که آن حضرت به معاویه مرقوم داشتند که در آن شمه‌ای از فضائل اهل بیت را بازگو کرده‌اند.

حضرت در این نامه ابتدا خود را چنین معرفی می‌کنند: «نحن صنایع ربنا و الناس و بعد صنایع لنا» (این ابی‌الحدید در رابطه با این جمله بیان تندی دارد، او می‌گوید: نحن عبیدالله و الناس عبید لنا).

آنگاه می‌فرماید: بسیاری در جبهه‌ها کشته می‌شوند ولی کشته ما، «سید الشهداء» لقب می‌گیرد. عده زیادی در معركة جنگ دستشان جدا می‌شود، ولی دست از پیکر جدا شده از خانواده ما، به مقام «الطیار فی الجنة» و «ذوالجناحین» می‌رسد.

رحامت و اطاعت از پیامبر دو عامل تثبیت خلافت

در پایان نامه می‌فرماید: «فإسلامنا قد سُمع و جاهلیتنا لا تُدفع و کتابُ الله یجمع لنا ما شدَّ عُنَّا؛ یعنی «سوابق و لواحق ما روشن است و آیات قرآن وضع پراکنده ما را جمع کرد»؛ نظیر آیه «و أولو الأرحام بعضهم أولى ببعض فی کتاب الله»^{۱۸} و «ان اولی الناس بابراهم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا» طبق این دو آیه اگر امامت و خلافت بر مبنای قرابت باشد به ما

می‌رسد، و اگر بر مبنای اطاعت و پیروی باشد، باز به ما می‌رسد. و ما از هر دو جهت به پیامبر نزدیک‌تریم (فنحن مرة أُولَىٰ بالقرابة و تارة أُولَىٰ بالطاعة).
بنابر این مطابق آیه اول، ما به پیامبر نزدیکیم و شما دور، و برابر آیه دوم ما مطیعیم و شما عاصی.

نمونه دوم - در قسمت کلمات آمده: «انّ اولی الناس بالانبياء أعلمهم بما جاءوا به». در برخی از نسخ و کتب تفسیری به جای «أعلمهم»، «اعلمهم» ذکر شده ولی آنچه از قرائن بدست می‌آید صحیح همان اعلمهم می‌باشد؛ زیرا منظور از علم، در بیان آن حضرت، خصوص علم نظری نیست تا آن که عده‌ای بخواهند به خاطر آن، روایت را با آیه که تبعیت عملی را محور دانسته مطابقت دهند و اعلمهم بخوانند. بلکه علم در اصطلاح، نیز به کسی که عملش با گفتارش هماهنگ باشد اطلاق شده؛ چنانکه در روایتی آمده: العالم من صدق قوله فعله» و همچنین آیه: «انما یخشی الله من عباده العلماء»؛ «علما هستند که از خدا می‌ترسند» این آیه و روایت به خوبی بر این مطلب دلالت دارد؛ زیرا ترس یک مرحله «عملی» است مربوط به عقل عملی، و کاری به «نظر» ندارد.

آنگاه حضرت علی - سلام الله علیه - در ادامه می‌فرماید: «انّ اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی»؛ یعنی «نزدیکترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که تابع او باشند». «ان ولی محمد(ص) من اطاع الله و ان بعدت لحمته و ان عدو محمد(ص) من عصی الله وان قربت قرابته» بنابراین حضرت به همگان می‌فهماند که هر کس مطیع پیامبر - صلی الله علیه و آله - باشد از بستگان اوست و به او نزدیک، گرچه از نظر نژاد، فاصله داشته باشد. و دشمن او فردی است که نافرمانی او را پیشه خود سازد گرچه از نزدیکان وی باشد.

پی نوشتها:

- ۱ - آل عمران: ۶۸ - ۶۵
- ۲ - احقاف: ۴
- ۳ - المیزان جلد ۳ ص ۲۷۶
- ۴ - توبه: ۳۰
- ۵ - محمد: ۳۸
- ۶ - آل عمران: ۶۷
- ۷ - بقره: ۱۴۰
- ۸ - در جای دیگر بیان شده که اگر قید «مسلماً» نبود، مطلب روشن بود ولی برای توضیح آمده است.
- ۹ - بحث تفصیلی آن در ذیل آیه گذشت.
- ۱۰ - آل عمران: ۶۸
- ۱۱ - انعام: ۹۰
- ۱۲ - حج: ۷۸
- ۱۳ - صافات: ۷۹
- ۱۴ - صافات: ۱۲۰
- ۱۵ - صافات: ۱۰۹
- ۱۶ - صافات: ۸۳
- ۱۷ - ممتحنه: ۴
- ۱۸ - انفال: ۷۵

